

تعامل و تقابل حقوق بین‌الملل عمومی و حقوق خاص در عصر جهانی شدن

فرج اله قلی پور^۱

آرش بنی اسدی^۲

فاطمه بیرجندی^۳

زهرا قاسمی^۴

چکیده

حقوق بین‌الملل عمومی در واقع همان حقوق برابر میان انسان‌ها در سراسر جهان است که فارغ از جنسیت، نژاد، زبان و مذهب شناخته می‌شود و بر مبنای آن نیز سازمان‌های بین‌المللی نظیر ملل متحد، و نهادهای زیرمجموعه آن یعنی شورای امنیت، دیوان بین‌المللی دادگستری و مجمع عمومی حقوقی را برای انسان‌ها تعیین کرده و خواهان دستیابی به آن هستند. به همین منظور، اصلی به نام حقوق عمومی مطرح می‌شود که به همه انسان‌ها تعلق پیدا می‌کند. از سوی دیگر، گروه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نیز مشاهده می‌شوند که حقوق عمومی را نه تنها روشی برای دستیابی به حقوق خود کافی نمی‌بینند، بلکه حتی مطالبات خاصی را نیز مطرح می‌کنند. گروه‌های محیط زیست، زنان، طرفداران صلح، کمپین‌های خلع سلاح هسته‌ای، مخالفان گرم شدن کره زمین و ... در زمره این گروه‌ها به شمار می‌روند. به نظر می‌رسد میان دو دسته از حقوق، تعامل و تقابل‌هایی مشاهده می‌شود که البته توسط فرایند جهانی شدن شکل گرفته و دامن زده می‌شود. بدین معنا که شرایط ناشی از جهانی شدن باعث طرح مطالبات خاص گروهی شده است که در تقابل با حقوق عمومی بین‌الملل قرار می‌گیرند.

واژگان کلیدی: حقوق بین‌الملل عمومی، حقوق خاص، جهانی شدن، حقوق بشر، سازمان ملل

۱. گروه حقوق، واحد داریون، دانشگاه آزاد اسلامی، داریون، ایران، دانشجوی کارشناسی حقوق

۲. گروه حقوق، واحد داریون، دانشگاه آزاد اسلامی، داریون، ایران، دانشجوی کارشناسی حقوق

۳. گروه حقوق، واحد داریون، دانشگاه آزاد اسلامی، داریون، ایران، دانشجوی دکتری و هیات علمی، (نویسنده

مسئول)، birjandifateme@yahoo.com

۴. گروه حقوق، واحد داریون، دانشگاه آزاد اسلامی، داریون، ایران، دکترا، z.ghasemi1986@yahoo.com

مقدمه

حقوق بین الملل عمومی و حقوق خاص تا حدود زیادی با یکدیگر همپوشانی دارند. بدین معنا که اغلب مواردی که در حقوق بین الملل عمومی مطرح می شود، در نزد گروه های دارای مطالبات خاص نیز قابل طرح است. حقوق خاص در اینجا نه در تقابل با حقوق عام و از منظری حقوقی، بلکه به معنای حقوق خاص گروه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است که تلاش می کنند با طرح قواعد ویژه به طرح مطالبات گروه متبوع خود بپردازند. این گروه ها که همواره با عنوان اقلیت، گروه های خاص و حتی جریان فرعی شناخته می شوند، از دیرباز دارای جایگاهی خاص در سیاست بین الملل و حتی سیاست داخلی کشورها بوده اند. با این حال، فرایند جهانی شدن، گسترش و رشد ارتباطات باعث شده تا این گروه ها و جریان های خاص به طور قابل توجهی وارد حوزه های متعدد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شوند و خواستار اصلاح و حتی تغییر شرایط و مقررات حاکم بر حقوق بین الملل به نفع خود شده اند.

استدلال ها درباره جهانی شدن و تأثیر آن بر رشد حقوق خاص بدین ترتیب است که جهانی شدن، محملی برای طرح مطالبات گروه های خاص محسوب می شود. از یک جهت، باعث فراهم شدن فضایی نوین برای حقوق گروه های خاص می شود و حقوق بین الملل عمومی را به چالش می کشد، و از جهتی دیگر، همگونی ناشی از جهانی شدن باعث مقاومت گروه های خاص و طرح مطالبات حقوقی از سوی آنان می شود. به هر حال تصور عمومی درباره جهانی شدن این است که فرایندی از بالا به پایین است، نهادی از نظام جهانی یگانه که مهر خود را بر همه بخش های جهان می زند. از این نظر، جهانی شدن با همگن شدن گوناگونی های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی جهانی که در آن همه مردم برنامه های تلویزیونی یکسانی تماشا می کنند، کالاهای یکسانی می خرند، یک جور غذا می خورند، از ستارگان ورزشی نامداری طرفداری می کنند، از رفتار عجیب و غریب مشاهیر مشخصی پیروی می کنند، پیوند نزدیکی وجود دارد. با این حال جهانی شدن به سمت محلی شدن، منطقه ای شدن و چندگانگی فرهنگی به پیش می رود (هیوود، ۱۳۸۹: ۲۰۴). بدین معنا که گروه های خاص با دفاع از چندفرهنگی گرایی و منافع خاص خود، نظم مسلط را به چالش می کشند و خواهان توجه به وضعیت زندگی خود هستند. استدلال گروه های مزبور این است که جهانی شدن و حتی قواعد نظم بین المللی در قالب حقوق بین الملل عمومی به نفع اکثریتی است که همواره حقوق گروه های خاص را انکار می کند یا در قالب قواعد حقوقی و قانونی (از منظر نظم مسلط) به سرکوب خواسته های آنان مبادرت می ورزد.

از این منظر استدلال می شود که حقوق بین الملل عمومی که اغلب به وسیله نهادها و سازمان های بین المللی در زمینه های گوناگون مطرح می شود، دارای تعامل و تقابلی هایی با حقوق گروه های خاص است. بدین معنا که حقوق بین الملل عمومی کمتر به حقوق خاص انسان ها و گروه های

اجتماعی، سیاسی و فرهنگی توجه می کند و حتی بر محور منافع قدرت های بزرگ جهانی می چرخد. در همین راستا نوشتار حاضر درصدد پاسخ به این پرسش است: تعامل و تقابل حقوق بین الملل عمومی و حقوق خاص شامل چه مواردی است؟ فرضیه این است: حقوق بین الملل عمومی هرچند دارای تعاملات و همپوشانی هایی با حقوق خاص است، اما در نهایت حقوق خاص را به ناپیزی می انگارد. روش نوشتار حاضر توصیفی- تحلیلی است که برای گردآوری مطالب از شیوه های اسنادی و کتابخانه ای بهره می برد.

جهانی شدن و حقوق عام و خاص

جهانی شدن مفهومی کلی و گسترده است که ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی دارد. در عرصه سیاسی، جهانی شدن به معنای کاسته شدن از نقش دولت های ملی در عرصه های تصمیم گیری و شکل گیری به افکار یک ملت در یک واحد سیاسی مشخص است. در بُعد اقتصادی به معنای گذر از اقتصاد ملی به اقتصادهای چندملیتی و جهانی است که در نوع خود پدیده ای جدید و منحصر به فرد محسوب می شود، امکان تبادل کالا و سرمایه را در مقیاسی جهانی فراهم آورده است. در بُعد فرهنگی نیز جهانی شدن ناظر بر چندگانگی هویت ها، معناها و سیالیت هویتی در زمان ها و مکان های مختلف است. و سرانجام در بُعد اجتماعی به نظام ارتباطاتی گسترده و بی سابقه ای اشاره می کند که مخصوصاً با انقلاب ارتباطات در دهه ۱۹۷۰ پدید آمد. از منظر حقوق بین الملل نیز استدلال می شود که فرایند جهانی شدن به معنای تسلط اندیشه ها، ارزش ها و هنجارهای غربی سرمایه داری است و بنابراین توجهی به اندیشه های مخالف و منتقد جریان اصلی (لیبرالیسم) نمی کند.

از این منظر، اصولاً زیربنای سیستم سیاسی جهانی سرمایه داری، متشکل از مجموعه ای از دولت های حاکم است که با توجه به عضویت خود در شبکه ای از دولت ها یا سیستم، تعریف و هم چنین محدود می شوند. مکانیزم عملیات چنین سیستمی و در حقیقت خطوط راهنمای اصلی آن سیستم توازن قواست. هدف اصلی چنین سیستمی ممانعت از افزایش توانایی یک دولت واحد، به گونه ای است که از تحول این سیستم به امپراتوری واحد جهانی و تطبیق مرزهای آن با مرزهای تقسیم کار جهانی جلوگیری کند (قاسمی، ۱۳۹۱: ۲۸۳). این مکانیسم به زعم مخالفان جهانی شدن باعث تسلط گونه غربی لیبرالی بر سایر گونه های زبانی، فرهنگی، سیاسی، قومی و نژادی شده است و فرایند رسیدگی به حقوق گروه های خاص را نیز با دشواری مواجه می سازد. به عبارتی ساده تر، حقوق بین الملل عمومی توسط فرایند جهانی شدن و به وسیله قدرت های بزرگ اداره می شود که در نهایت به نادیده انگاری حقوق خاص منجر می شود. به بیانی دیگر، جهانی شدن فرهنگی عبارت است از شکل گیری و گسترش فرهنگی خاص در عرصه جهانی شدن (گل محمدی، ۱۳۸۶: ۹۸).

به هر صورت، جهانی شدن باعث توجه به مطالبات حقوق بین الملل و از جمله حقوق بشر شده است که جنبه ای عام و جهانشمول دارند و به همین دلیل در قالب حقوق بین الملل عمومی قابل طرح هستند. از این منظر، حقوق بین الملل عمومی علیرغم همه کاستی ها، یاور انسان ها در بحران های سیاسی و اجتماعی بوده است. بدین ترتیب، حقوق بین المللی سنتی، نظریه ها و نهادهایی در راستای پشتیبانی از حقوق گروه های گوناگون انسانی همچون بردگان، برخی جمعیت های بومی، اتباع خارجی، قربانیان تجاوزهای جمعی، جنگجویان، دیپلمات ها و ... پدید آورد. این مقررات روش های علمی و مبانی فکری در نظام بین المللی حقوق بشر امروزی را پی ریزی کرد، که روند رو به رشدی داشته است و هم اکنون نیز بحث جهانی شدن حقوق بشر به میان آمده است. در نتیجه جهانی شدن فرصت هایی برای پایان دادن به حاکمیت مطلق دولت ها ایجاد کرده است و حقوق بشر کمابیش جزو گفتمان همه جوامع و همه سازمان های دولتی شده است که نخبگان، ستمدیدگان، سازمان ها و جوامع را یکسره مورد خطاب قرار می دهد (فروغی نیا، ۱۳۹۱: ۱۵۲).

جامعه ملل و سپس سازمان ملل متحد به عنوان شناخته شده ترین سازمان های بین المللی در قرن بیستم محسوب می شوند که هرکدام به نوعی دغدغه حمایت از صلح و امنیت جهانی را بر عهده گرفته اند. ضمن این که در کنار سازمان های جهانی، سازمان و گروه های منطقه ای در نقاط مختلف جهان مسئولیت دفاع و حمایت از گروه های انسانی را نیز بر عهده گرفته اند. چنان چه، از زمان اعلامیه استقلال و اعلامیه حقوق بشر، افراد و گروه های مختلف، حامی فهرست های رقیبی از حقوق بوده اند: حق این که در بیان و عمل، کسی مزاحم فرد نشود؛ حق برخورداری از فرایند حقوقی مناسب؛ حقوق مربوط به برخورد برابر؛ حق برخورد ترجیحی؛ حق در اختیار داشتن منابع توانایی بخش مختلف؛ حق به رسمیت شناخته شدن و احترام به شیوه های مختلف (مک اینتایر، ۱۳۹۴: ۲۳۶). این موضوع نشان می دهد که گروه های اجتماعی متعددی از دغدغه های حقوق بین الملل در سراسر جهان استقبال کرده اند و هر یک به نوعی مطالبات خاص خود را نیز دنبال می کند. به نظر می رسد جهانی شدن به عنوان یک فرایند تحول ساز به شدت بر تعدد و کیفیت گروه های مزبور افزوده است.

منشور سازمان ملل متحد بالاترین معیارهای رفتار بین المللی را برای ملت های خواهان پیوستن به سازمان تعیین کرد. از جمله این معیارها می توان به خودداری از کاربرد زور (مگر در دفاع از خود)، حل اختلافات بین المللی از راه های مسالمت آمیز، همکاری در تضمین رعایت حقوق بشر و آزادی های بنیادین، و به رسمیت شناختن حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت خود اشاره کرد (هیوود، ۱۳۸۹: ۲۲۴). به همین منظور، در ماده ۱ منشور سازمان ملل متحد، و قبل از هر ماده دیگری، مقاصد و اهداف تشکیل این سازمان بدین گونه بیان شده است. مقاصدی که پایه اصلی حقوق بین المللی عمومی را در طی سال های بعدی پدید آورده است:

۱. حفظ صلح و امنیت بین المللی و بدین منظور به عمل آوردن اقدامات دسته جمعی مؤثر برای جلوگیری و برطرف کردن تهدیدات علیه صلح و متوقف ساختن هرگونه عمل تجاوز یا سایر کارهای ناقض صلح و فراهم آوردن موجبات تعدیل و حل و فصل اختلافات بین المللی یا وضعیت هایی که ممکن است منجر به نقض صلح گردد با شیوه های مسالمت آمیز و بر طبق اصول عدالت و حقوق بین الملل؛

۲. توسعه روابط دوستانه در بین ملل بر مبنای احترام به اصل تساوی حقوق و خودمختاری ملل و انجام سایر اقدامات مقتضی برای تحکیم صلح جهانی؛

۳. حصول همکاری های بین المللی در حل مسائل بین الملل که دارای جنبه های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی یا بشردوستی است و در پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی های اساسی برای همگان بدون تمایز از حیث نژاد، جنس، زبان یا مذهب؛ و ...

۴. بودن مرکزی برای هماهنگ کردن اقداماتی که ملل جهت حصول این هدف های مشترک معمول می دارند (منشور سازمان ملل متحد، ۱۳۹۴: ۱۴-۱۳).

هرچند در منشور سازمان ملل و در گرایش های مختلف حقوق بین الملل عمومی از موادی نظیر مواد بالا و سایر مواد دیگر، به عنوان زمینه ای برای تحقق حقوق انسان ها نام برده می شود، اما این فرایند همواره مورد انتقاد گروه های خاصی بوده است. گروه هایی که حتی رویکردهای نهادهای بین المللی در این زمینه را ناعادلانه و در جهت سرکوب مطالبات گروه های خاص می پندارند. این نابرابری به وسیله فرایند جهانی شدن نیز تقویت می شود. بنابراین یکی از پیامدهای مهم فرایند جهانی شدن عبارت است از همگون و یکدست شدن فرهنگ جوامع انسانی مختلف به واسطه جهانی شدن فرهنگی خاص. در این فرایند هر نوع تفاوت و گوناگونی کم رنگ می شود و از بین می روند و نشانه های فرهنگی همسانی بر زندگی انسان ها حاکم می شود. با ادامه این وضع، دیری نخواهد پایید که پندار، گفتار و کرداری واحد مسلط خواهد شد و هرگونه تفاوت و امر خاص از جهان رخت برخواهد بست (گل محمدی، ۱۳۸۶: ۱۴۲). بدین ترتیب هم فرایند جهانی شدن و هم حقوق بین الملل عمومی از جهتی مورد انتقاد گروه های «خاص» قرار دارد. ضمن این که برخی گروه های خاص، حقوق عمومی را یکسره زیر سؤال نمی برند، بلکه استدلال آنان چنین است که خواستار دستیابی به حقوق برابر بر مبنای سازوکار تعریف شده مزبور هستند تا بتوانند نابرابری ها را به نفع خود تغییر دهند.

حقوق خاص در عصر جهانی شدن

پیش فرض اندیشه ها و جریان های خاص نظیر انجمن های حامی محیط زیست، گروه های زنان، اقلیت های مذهبی و سیاسی در کشورهای گوناگون، گزارشگران بدون مرز، جامعه شناسان، حامیان صلح و ... این است که جریان مسلط وجود دارد که خواهان یکدستی و همگونی نظم جهانی است. در

مقابل، استدلال گروه های ذکر شده چنین است که شیوه های متفاوتی از زندگی و به تبع آن نیز حقوق سیاسی، اجتماعی و مدنی وجود دارد و القای یک شیوه به همه انسان ها امری عبث است. از این منظر، هر اندیشه‌ای بر گونه‌ای خاص از جهان‌بینی بنا می‌شود. به بیان ساده جهان‌بینی بینش و نگرش خاص انسان به خود و هستی را می‌سازد (استیس، ۱۳۸۱: ۲۱). بنابراین حقوق بین الملل عمومی می‌بایست به نفع گروه های خاص تغییر کند و یا سازوکاری برای حقوق مند شدن گروه های خاص در نظر گرفته شود.

استدلال این است که نظم مسلط (حقوق لیبرالی) بر همه جا سایه افکنده است. به طوری سلطه همه جانبه قدرت به انحاء گوناگون، همواره خطری برای ظهور گرایش های «خاص» در سیاست است و بدین ترتیب راه برای «همسانی» نه تنها هموار است، که این راه محتمل ترین راه برای صداهای مخالف در چنین روند سلطه مآبانه ای است. چنان چه فوکو متفکر مشهور فرانسوی در این باره می‌آورد: «در برخی از حاشیه رانی ها چیزی به چشم می‌خورد که من آن را جنبه دیگر از پدیده وابستگی می‌نامم. نظام های حمایت اجتماعی ما [غرب] شیوه ای اجباری از زندگی را تحمیل می‌کنند که فرد را به انقیاد می‌کشند و هر شخص یا گروهی که به هر دلیلی نخواهد یا نتواند این شیوه زندگی را بپذیرد از طریق بازی نهادها به حاشیه رانده می‌شود» (فوکو، ۱۳۹۱: ۱۵۳). بنابراین به حاشیه رفتن گروه های خاص و تحمیل یک قرائت همسان ساز به آنها باعث نابرابری در حقوق اجتماعی و سیاسی می‌شود.

به عنوان مثال می‌توان به گروه های زنان (فمینیست)ها اشاره کرد که به شدت خواهان تغییر شرایط حقوق در عرصه بین الملل به نفع خود هستند تا بتوانند به عنوان یک هویت برابر در کنار مردان ظاهر شوند. از نظر آنان، حقوق زنان در مقایسه با مردان در عرصه بین الملل ناکافی و حتی بسیار ناعادلانه است. چه این که قدرت مردانه در شیوه‌های آشکار و پنهان خود، تقریباً تمام اشکال روابط میان مردان و زنان، حتی خصوصی‌ترین شان را، از جمله روابطی که در سازندگی روزمره انسان نقش دارند، تحت تأثیر قرار می‌دهد (منسبریچ و اوکین، ۱۳۹۴: ۲۹-۲۸). به عبارتی، سنت حقوق مسلط در عرصه بین‌الملل، هویت زنان را به گونه‌ای تعریف می‌کند که همانند مردان تصور شوند و این همانندی به معنای آن است که مشکلات خاص زنان از نظرها دور بماند. از این منظر، گروه‌های زنانه (فمینیست‌ها) حقوق اجتماعی پست‌تر زنان را به حقوق سیاسی پست آن‌ها نسبت می‌دهند. استدلال می‌شود که زنان کمتر از مردان در جامعه از قدرت برخوردارند (نش، ۱۳۸۹: ۲۰۱).

در عرصه حقوق بین‌الملل، گروه‌های خاص به عنوان گروه‌های غیررسمی نیز شناخته می‌شوند. توضیح این که برخی از رژیم‌های بین‌المللی به وسیله سازمان‌های بین‌المللی تجلی می‌یابند و توسط شوراها، کنگره‌ها، و دیگر تشکیلات اداره می‌شوند. این گونه رژیم‌ها را رژیم‌های رسمی نام نهاده‌اند. در مقابل، برخی از رژیم‌ها غیررسمی بوده و توسط اجماع مشارکت‌کنندگان ایجاد و با توجه به دو متغیر

منافع و توافقات ضمنی اداره شده و تداوم می‌یابند. این گونه رژیم‌ها، رژیم‌های غیررسمی نامیده می‌شوند (قاسمی، ۱۳۹۱: ۴۵۵). بر این اساس، برخلاف سازمان‌های بین‌المللی حکومتی، سازمان‌های بین‌المللی غیرحکومتی در اصل نماینده بخش خصوصی یا به عبارتی، جامعه جهانی هستند. از آنجا که کالا، سرمایه، انسان، دانش، تصورات، جرم، فرهنگ، مواد مخدر، مد و باور به آسانی از محدوده‌های سرزمینی فراتر می‌روند و جهان مانند فضای اجتماعی واحدی بازسازی می‌شود، نوعی احساس تعلق به جامعه مشترک جهانی شکل می‌گیرد. بنابراین افراد و گروه‌های مختلف در نقاط مختلف جهان درصدد حل و رفع مسائل گوناگون این جامعه جهانی بر می‌آیند و سازمان‌های بین‌المللی غیرحکومتی برای هماهنگ کردن، تداوم بخشیدن و مؤثرتر کردن چنین اقداماتی شکل می‌گیرند (گل‌محمدی، ۱۳۸۶: ۹۳).

تعامل حقوق خصوصی و حقوق عمومی

در مقابل آنچه، تقابل گروه‌های خاص و حقوق بین‌الملل عمومی خوانده می‌شود، برخی رویکردها از تعامل این دو حکایت می‌کنند. به گونه‌ای که حقوق عمومی دربرگیرنده و حتی یاری بخش گروه‌های خاص در عرصه سیاست و اجتماع است و تنها می‌توان با شناسایی گروه‌های مزبور به اعطای حقوق بدان‌ها امیدوار بود. چنان‌چه منشور سازمان ملل به عنوان بالاترین نهاد حقوقی بین‌المللی در ماده ۵۵ منشور خود بر ضرورت برابری در حقوق و ایجاد شرایط مسالمت‌آمیز برای همه انسان‌ها در روی کره زمین حکایت می‌کند. مطابق این ماده: با توجه به ضرورت ایجاد شرایط ثبات و رفاه برای تأمین روابط مسالمت‌آمیز و دوستانه بین الملل براساس احترام به اصل تساوی حقوق و خودمختاری ملل، سازمان ملل متحد امور زیر را تشویق می‌کند:

۱. بالا بردن سطح زندگی، فراهم ساختن کار برای حصول شرایط ترقی و توسعه در نظام اقتصادی و اجتماعی؛

۲. حل مسائل بین‌الملل اقتصادی، اجتماعی، بهداشتی و مسائل مربوط به آنها و همکاری بین‌المللی فرهنگی و آموزش؛

۳. احترام جهانی و مؤثر حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه بدون تبعیض از حیث نژاد، جنس، و زبان، یا مذهب (منشور سازمان ملل متحد، ۱۳۹۴: ۴۳).

همچنین در ادامه و در ماده ۶۲ منشور نیز وظایف و اختیاراتی برای شورای اقتصادی و اجتماعی معین شده است که نمایانگر توجه به حقوق گروه‌های خاص همانند سایر گروه‌های اجتماعی است. بر اساس مفاد این ماده:

۱. شورای اقتصادی و اجتماعی می‌تواند مطالعات و گزارش‌هایی درباره مسائل بین‌المللی مربوط به امور اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، آموزشی و بهداشتی و سایر امور مربوطه انجام داده یا تهیه نماید یا

موجبات انجام یا تهیه آن را فراهم آورد و در مورد این گونه امور به مجمع و اعضای ملل متحد و مؤسسات تخصصی مربوطه توصیه‌هایی بنماید.

۲. شورای اقتصادی و اجتماعی می‌تواند به منظور تشویق احترام واقعی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه توصیه‌هایی بنماید.

۳. شورای اقتصادی و اجتماعی می‌تواند در خصوص اموری که در صلاحیت آن قرار دارد، پیش‌نویس مقاوله نامه‌هایی برای تقدیم به مجمع عمومی تهیه نماید.

۴. شورای اقتصادی و اجتماعی می‌تواند در خصوص مسائلی که در صلاحیت آن قرار دارد، کنفرانس‌های بین‌المللی بر طبق قواعد مقرر از طرف سازمان ملل متحد ترتیب دهد (منشور سازمان ملل متحد، ۱۳۹۴: ۴۷).

در نهایت این که هدف منشور سازمان ملل و سایر گزارش‌ها، اعلامیه‌ها و توصیه‌های حقوق بشری در عرصه حقوق بین‌الملل آن است که شرایطی برای همگرایی، صلح و امنیت جهانی فراهم شود. بنابراین برابری، احترام به حقوق هم‌نوعان و ایجاد شرایط مسالمت‌آمیز مستلزم همکاری جریان‌مسلط و گروه‌های خاص است. این دریافت اساسی که انسان‌ها شایسته احترام اند، بر آن چه که برای همه یکسان است، تأکید می‌ورزد. از منظر سیاست‌دیگر، ما نه تنها باید خاص‌بودگی را به رسمیت بشناسیم، بلکه باید حتی آن را تقویت کنیم (تیلور، ۱۳۹۲: ۵۳). بدین ترتیب، حقوق بین‌الملل عمومی حامی حقوق گروه‌های خاص به شمار می‌رود و حتی سازمان‌های غیردولتی وابسته به سازمان ملل متحد نیز بیانگر این موضوع هستند. به نظر می‌رسد نکته اساسی و قانونی این رویکرد را تعهد به امنیت جمعی و این باور تشکیل می‌دهد که اقدام جمعی می‌تواند جای «سیاست قدیمی» را بگیرد- سیاستی که بر پایه پیگیری منافع ملی و حفظ توازن قدرت بود. با این حال اگرچه سازمان ملل متحد (برخلاف جامعه ملل) بی‌تردید جایگاه خود را در مقام مجمع جهانی واقعی تثبیت کرده است، و بیش‌تر مردم آن را بخش جدایی‌ناپذیر صحنه سیاسی بین‌المللی می‌دانند، به دشواری می‌توان گفت که مطابق انتظارات بنیان‌گذارانش عمل کرده است، یا شاید هرگز بتواند عمل کند (هیوود، ۱۳۸۹: ۲۲۴). بنابراین می‌توان گفت تلاش برای ایجاد و برقراری صلح با تکیه بر انجمن‌ها و شبکه‌های خصوصی غیردولتی بخش مهمی از شاکله حقوق بین‌الملل را در عصر جهانی شدن تشکیل می‌دهد.

تقابل حقوق عمومی و حقوق خاص

در کنار تعامل حقوق بین‌الملل عمومی و حقوق خاص می‌توان به تقابل این دو نیز اشاره کرد که در واقع بخش اعظمی از نارسایی‌ها در زمینه تعامل حقوق بین‌الملل عمومی و حقوق خصوصی به همین مسأله بر می‌گردد. گفته می‌شود که حقوق بین‌الملل عمومی نه بر مبنای توجه به همه فرهنگ‌ها و جوامع، بلکه بر مبنای تفکرات اومانیستی و لیبرالی تهیه و تدوین شده است. بدین معنا

که یکی از بنیادهای حقوق بین الملل عمومی که بیش از پیش در مسأله حقوق بشر جهانی نیز نمود پیدا می کند، حاکم کردن تفکر اومانستی و انسان محوری است به طوری که هر چیز و همه چیز نظام هستنی بر اساس انسان و منافع یا مصلحت او سنجیده می شود. البته برخی با نگاهی سطحی، این انسان محوری را با تبیینی روشنفکرانه، ناظر بر اصالت ذاتی انسان و قدرت او در تعیین خوشبختی و زندگی خود شمرده اند. اما غافل از این که این ارزش ذاتی را مطلق و فراتر از هرگونه ملاکی غیر از ملاک های انسان ساخت تعبیر کرده اند. در این نگرش، انسان اصالت دارد و تعیین صواب و ناصواب تنها براساس عنصر انسان و تشخیص وی استوار است. پس، هر آنچه انسان برای خود خیر بداند، اساساً همان خیر خواهد بود و غیر آن، شر. در حالی که انسان مقید به ضوابطی فراانسانی است که هرگز نمی تواند و نه قادر است این ضوابط ثابت و ماندگار را تولید کند و نباید آن را زیر پا بگذارد. زیرا نتایج این عدول ها و نقض های قواعد ثابت طبیعت یا برگرفته از منشأ الهی، چیزی جز خسران نخواهد بود، کما این که تاریخ نیز آن را ثابت نموده است (کدخدایی و ساعد، ۱۳۹۰: ۶۴). از این منظر، حقوق بین الملل نه بر مبنای اصول جهانشمول و توجه به ابعاد الهی زندگی انسانی، بلکه بر مبنای رویکرد صرفاً اومانستی به رشته تحریر درآمده است. مخالفان حقوق بین الملل همواره این انتقاد را نسبت به سازوکارهای تدوین و اجرای آن مطرح می کنند.

یکی دیگر از عرصه های تقابل حقوق بین الملل و حقوق خصوصی در زمینه نقش محدود دولت ها در زمینه اجرای قوانین داخلی در کشور متبوع خویش است. به طوری که گستره حقوق بین الملل در کنار جهانی شدن، باعث شده تا نقش دولت ها حتی در امور داخلی خود نیز کم رنگ جلوه گر شود. از این منظر، راهبردها و تمهیدات ملی در مقابل نوعی از تهدیدات که مرزهای گوناگون را در می نوردند به اندازه کافی کارآمد نیستند. گستره این تهدیدات و پیچیدگی تحقیقات درباره این شکل از جرائم، مستلزم اقداماتی در سطح جهانی است. جهانی شدن بازارهای مالی، پیشرفت فناوری های اطلاعاتی و ارتباطی، همگی نقش خاصی را در پیدایش جهانی متعامل و به هم پیوسته که حتی مفهوم مرزهای ژئوپلیتیکی در آن زیر سؤال رفته است ایفا کرده اند (مجردی، ۱۳۹۱: ۷۹). بنابراین فرهنگ جهانی شدن در کنار حقوق بین الملل عمومی باعث بی توجهی به حقوق گروه های خاص در عرصه های گوناگون شده اند و حتی اتخاذ تصمیمات داخلی توسط دولت ها را نیز دشوار ساخته اند. چنان چه روشن است تداوم، انتقال و اشاعه این فرهنگ، به وسیله جهانی شدن فرهنگی با سهولت بیشتری انجام می پذیرد. جهانی شدن فرهنگی را نیز می توان دربرگیرنده فرایندها و عواملی دانست که هرگونه محدودیت و بستار فرهنگی زندگی اجتماعی را تعدیل می کند و یا از میان بر می دارد. به بیان دیگر، جهانی شدن فرهنگی عبارت است از شکل گیری و گسترش فرهنگی خاص در عرصه جهانی. این فرایند موجی از همگونی فرهنگی را در جهان پدید می آورد و همه خاص های فرهنگی را به چالش می طلبد (گل محمدی، ۱۳۸۶: ۹۷).

در کنار این مسائل، ضمانت اجرای حقوق بین الملل و اجرای آن در حق گروه های خاص یکی از مسائل مهمی است که همواره مطرح می شود. از این منظر، مهم ترین اشکالی که بر حقوق بین الملل وارد می گردد، عدم ضمانت اجرای مؤثر آن است، از این حیث که در نظام بین المللی هیچ نیروی قهریه بین المللی وجود ندارد تا کشورها را به اجرای قواعد حقوق بین الملل ملزم نماید و تضمینی بر اجرای قواعد و احکام دادگاه های بین المللی و حفظ صلح و امنیت بین المللی باشد. نقض متواتر و مکرر حقوق بین الملل، توسط دولت ها به عنوان ارکان اساسی و کنشگران جامعه بین المللی موجب انکار ضمانت اجرا برای این رشته از حقوق به عنوان مجموعه ای از قواعد الزام آور شده است. در قلمرو حقوق بین الملل، یک حقوق ناظر بر روابط دولت ها که ذاتاً از پشتوانه فوق حاکمیتی برخوردار باشد و دولت ها را وادار به تمکین کند، وجود ندارد. این رشته از حقوق، فاقد یک نظام متراکم و متمرکز بین المللی است. تردیدی نیست که جامعه بین المللی از کمبود عظیمی در خصوص قانون سالاری و رعایت احترام به قانون رنج می برد (مافی، ۱۳۹۵: ۱۱۶).

همچنین جنسی بودن حقوق بین الملل نیز یکی دیگر از محورهای انتقادات بر علیه آن را تشکیل می دهد. به عنوان مثال برخی به جنسی بودن نهادهای بین المللی انتقاد وارد کرده اند که با تکیه بر مبانی لیبرالی، سعی در حذف و نادیده گرفتن زنان دارند. بنابراین برخی معتقدان به شمولیت لیبرالی بر اجرا متمرکز شده اند. اینان برای تحلیل نهادهای بین المللی کار بسیاری انجام دادند تا بفهمند که نهادهای اصلی چرا به موضوعات زنان نپرداخته اند؛ در حالی که برخی معتقد بودند افزایش تعداد زنان در این سازمان ها باید توجه بیشتری به نیازهای زنان نماید (انگل، ۱۳۹۴: ۷۵). در این زمینه منتقدان، پیوندی میان مردسالاری و حقوق بین الملل می بینند که به زعم آنان باعث حذف گروه-هایی نظیر زنان از عرصه سیاست و اجتماع می شود. در این زمینه مجموعه دوگانه‌هایی از حقوق بین‌الملل عمومی مشاهده می‌شود که باعث تداوم ناتوانی قوانین حقوق بشر بین المللی در توجه به زنان بوده اند. رایج ترین دوگانه مطرح شده تمایز بین عمومی و خصوصی بود. این تمایز برای برخی منتقدان، حقیقتاً وجود داشت. حقوق بین الملل تنها در نیمه عمومی به کار می رفت (همان: ۷۷). یعنی متعلق به مردان بوده است.

علاوه بر این، برخی معتقدند که اندیشه جهانشمولی حقوق بشر باعث رد برابری فرهنگ ها و تحمیل یکنواختی غربی می شود، به طوری که دشواری بیشتر در آنجاست که حقوق بشر را به مثابه فرآورده ای پرورده در گهواره اندیشه مغرب زمین، به سادگی و به طور آماده نمی توان وارد جامعه ای ساخت که در آن انسان ها عمدتاً دارای وظیفه اند و نه حق، که همین امر باعث اختلاف میان طرفداران دو تئوری جهانشمولی حقوق بشر و نسبی گرایی فرهنگی پیرامون حقوق بشر شده است. این امر در برخورد حاکمیت کشورهای مسلمان با مفاهیم حقوق بشر نمود بیشتری دارد که چالش های جدی را در این زمینه به وجود آورده است (فروغی نیا، ۱۳۹۱: ۱۶۵). بنابراین حقوق جاری در عرصه بین

الملل، علاوه بر ظاهر برابرنا و عدالت جویانه دارای چهره ای در باطن نیز هستند که باعث تحقیر و تحمیل فرهنگی نسبت به سایر ملل می شوند و حتی فرهنگ های خاص سایر جوامع را به دیده فرهنگ هایی از مُد افتاد می نگرند که نیازمند تقلید و پیروی تمام و کمال از حقوق بین الملل هستند.

از این منظر، چهره دوم آن، تحمیل ها و تحقیرهای بی صدا و خزنده است به طوری که هم از لحاظ نظری و هم عملی، حقوق انسانی مورد ادعای این نظام، بسیاری از حقوق برخی انسان ها در ملل و فرهنگ های غیرغربی را انکار می کند و بلکه آن را ضدحقوق انسانی قلمداد می نماید. در این صورت است که نه تنها این حقوق، در نظام مذکور جایگاهی ندارند، بلکه به صورت قانونی، سلب می شوند و تلاش برای حفظ یا احیاءشان هم به عنوان اقدامی علیه این قواعد به حساب می آیند و به عنوان تخلف یا ضدارزش، مورد تعقیب و سرزنش قرار می گیرند. علاوه بر این، جنبه های نظری و محتوایی، در عمل همچون حمایت از حقوق بشر و جنبه های آن رابطه ای تنگاتنگ با سیاست ها و منفعت های سیاسی دارد، دولت هایی که از اقتدارات و امکان های عملی بیشتری در نظام بین المللی برخوردارند، فرصت خواهند یافت تا سازوکارهای بین المللی و روند اجرای این نظام حقوق بشری را به گونه ای به کار گیرند که نوک پیکان همواره یا غالب، علیه دولت هایی باشد که تمایلی برای پذیرش این تحمیل ها و تحقیرها ندارند (کدخدایی و ساعد، ۱۳۹۰: ۶۰).

چالش دیگر به مسائل درونی گروه های خاص بر می گردد که فاقد سازمان دهی و سازوکار اجرایی مشخصی هستند. از این زاویه، تصمیمات غیرعملی گروه های خاص یکی از این چالش ها در زمینه فقدان حقوق خاص بوده است. بدین معنا که اغلب سازمان های غیردولتی، خود استانداردهایی را برای تعیین فعالیت شان ایجاد کرده اند. البته گاه از اصولی که خود وضع کرده اند، صرف نظر می کنند. این مشکل از نبود یک نظام کنترل رسمی برای تضمین بی طرفی و عملکرد حرفه ای سازمان های غیردولتی ناشی می گردد. از همین رو اعتقاد بر این است که سازمان های غیردولتی در مرحله اول باید از مقررات مشترکی پیروی کنند که اعتبار و پاسخگویی و بی طرفی آنان را تضمین نماید. یکی از اولین اقدامات صورت گرفته در این زمینه «منشور مسؤولیت سازمان های غیردولتی بین المللی» است که در جریان نشست گروه کاری نمایندگان بین المللی سازمان های غیردولتی بین المللی در سال ۲۰۰۴ تهیه شد. این منشور ضمن اشاره به بی طرف بودن به عنوان یکی از اصول بنیادین فعالیت این سازمان ها، برای اولین بار نهادهایی را با هدف نظارت بر فعالیت های سازمان های غیردولتی ایجاد کرده است (عسکری و سعیدی، ۱۳۹۵: ۳۳). به علاوه، سازمان های غیردولتی که در واقع گونه ای از مدافعان حقوق خاص محسوب می شوند، هنوز به عنوان شخصیت حقوقی بین المللی شناخته نشده اند.

هرچند نباید این نکته را فراموش کرد که برخی سازمان های غیردولتی در اروپا واجد شخصیت حقوقی پذیرفته شده هستند و از این رو می توانند الگویی برای سایر گروه های خاص محسوب شوند. چنان چه در این زمینه می توان به یک سند بین المللی اشاره داشت که به شکلی به سازمان های غیردولتی، شخصیت حقوقی اعطا کرده است: «کنوانسیون اروپایی شناسایی شخصیت حقوقی برای سازمان های غیردولتی بین المللی». بر این اساس سازمان های غیردولتی که در قلمرو یکی از دولت های عضو کنوانسیون به صورت قانونی ثبت شده و دارای مرکز اصلی هستند، در صورت تمایل به گسترش فعالیت هایشان به قلمرو سایر دولت های عضو از شخصیت حقوقی لازم برخوردار خواهند بود (همان: ۳۳).

حقوق بین الملل عمومی و حقوق خاص؛ زمینه ای برای همگرایی

به نظر می رسد شرایط کنونی ایجاب می کند که حقوق بین الملل عمومی و حقوق گروه های خاص دوشادوش یکدیگر برای گسترش صلح و زندگی مسالمت آمیز برای گروه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تلاش نمایند. از این منظر می توان از تعامل دو گونه حقوق مزبور سخن گفت. بدین ترتیب، ضمانت اجرای حقوق بین الملل را، باید در مکانیسم روابط دولت ها و همبستگی متقابل و ارتباط بازیگران بین المللی جست و جو کرد. منافع مشترک و نیازهای مبرم دولت ها، آن ها را مجبور می کند در جهت نیل به این هدف با یکدیگر تشریک مساعی داشته باشند. برای نمونه مصونیت و امتیازات کنسولی و دیپلماتیک، جلوگیری از آلودگی دریاها، وضعیت حقوقی آب های ساحلی و فلات قاره و میراث مشترک بشریت از جمله قواعدی است که منافع مشترک دولت ها در ایجاد آن ها نقش مؤثری داشته است (مافی، ۱۳۹۵: ۱۱۹).

ضمن این که اغلب مسائل پیش آمده در عصر جهانی شدن، همه گروه ها، دولت ها و سازمان های بین المللی را درگیر می سازد. بنابراین چالش های هر عضو، چالشی برای دیگری نیز محسوب می شود. بدین معنا باید گفت، چالش های عام، راهکارهای عام می طلبد. بنابراین عناصر نوظهور در عرصه بین المللی، از قبیل وجود سلاح های کشتار جمعی و آلودگی های فرامرزی زیست محیطی، آلودگی جو، قاچاق مواد مخدر، حفظ وحراست از حقوق بشر، تروریسم و جرائم سازمان یافته، دولت ها را ناگزیر به همکاری در جهت منافع مشترک تشویق نموده است. ظهور مفاهیم جدید و عوامل فراملی، با درنوردیدن مرزها قداست استقلال ملی دولت ها را با چالش های بسیار مواجه کرده است. وابستگی های متقابل مادی و معنوی دولت ها، موجب تمایل جامعه کشورها به آگاهی از منافع و ارزش های مشترک گردیده و همبستگی بین المللی را در ایده جامعه بین المللی در روابط بین خود متعهد ساخته است (مافی، ۱۳۹۵: ۱۲۰).

راهکار دیگر این است که گروه های خاص در ضمن رعایت و توجه به قواعد عام حقوقی (حقوق بین الملل) به طرح مطالبات خود از طریق همکاری با یکدیگر روی آورند. بنابراین گروه های زنان (فمینیسم)، چندفرهنگ گرایی، ناسیونالیسم و مبارزه علیه میراث اروپامدار استعمارگری، پدیده هایی مرتبط با یکدیگر هستند که نباید آن ها را درهم آمیخت. این پدیده ها از این جهت با هم در ارتباطند که زنان، اقلیت های فرهنگی و قومی، ملت ها و فرهنگ ها از خود در برابر ستم، انزوا و بی-احترامی دفاع می کنند و از این طریق برای شناسایی هویت جمعی خود، چه در چارچوب یک فرهنگ اکثریتی و چه در قالب اجتماعی از مردم، مبارزه می کنند (هابرماس، ۱۳۹۲: ۱۹۴). علاوه بر این، حقوق بین الملل نیازمند توجه به حقوق گروه های خاص است. بدین معنا که در زمینه تدوین و تهیه حقوق بین الملل نظرات آنان را باید جویا شود تا زمینه ای برای همگرایی میان حقوق خاص و حقوق عمومی فراهم شود. از این منظر، یک نظام حقوقی زمانی مشروع است که از خودمختاری تمامی شهروندان به طور برابر حمایت کند. شهروندان تنها در صورتی حائز خودمختاری اند که مخاطبان قانون بتوانند خود را در مقام واضعان آن ببینند و واضعان قانون نیز تنها به مثابه افراد سهیم در فرایند قانون گذاری از آزادی برخوردار باشند؛ فرایندی که به شیوه ای ارتباطی چنان تدوین شود که به منصفانه ظهور برسد تا همگان بتوانند چنین ببینند که قوانین طوری وضع شده است که شایسته تصدیق عقلانی و عمومی هستند (هابرماس، ۱۳۹۲: ۱۳۹).

به علاوه حقوق بین الملل از یک جهت محدودنگر است و نمی تواند همه گروه های خاص را پوشش دهد. بدین معنا که با رویکردی کلی و فارغ از مطالبات گروه های خاص، تنها به وضع قوانین حقوقی خود اقدام می کند و به اصطلاح همه را به یک چشم می بیند. این نوع نگاه هر چند ممکن است حس برابری را تداعی کند، اما باعث می شود تا ارزش ها و هویت های خاص همانند دیده شوند. پیشنهاد این است که در زمینه حقوق بین الملل و حرکت به سمت حقوق خاص فقط باید بر موضوعاتی تکیه کرد که به طور برابر در دسترس همه افراد است؛ صرف نظر از این که این افراد چقدر با همدیگر از نظر اهداف و عقاید مبنایی و شیوه های کردار و عمل تفاوت دارند. بنابراین، توجیه حقوق در فرهنگ مدرن باید کاملاً از هرگونه عقاید مذهبی یا الهیاتی مستقل باشد. اما موضوع فقط این نیست که دعاوی حقوق باید عرفی و الهیاتی باشد؛ بلکه این دعاوی باید به گونه ای تعبیر و تفسیر شوند که اگر موجه شوند، از هرگونه ادعایی که به مبانی الهیاتی متوسل می شود، فراتر روند. بنابراین، این حقوق، مناسب افراد یا گروه هایی است که اعتقاد دارند به واسطه نهادها یا مقامات مذهبی، به نحوی محدود و مقید شده اند (مک اینتایر، ۱۳۹۴: ۲۳۸). بدین ترتیب توجه به حقوق گروه های خاص مستلزم فراروی از یک رویکرد خاص و جهانشمول (تفکر حقوقی غربی) و القا و تحمیل آن به سایر گونه های خاص است.

هرچند شرایط جهانی شدن به بین‌المللی شدن اقتصاد کمک کرده است، اما رشد مؤسسات و شرکت‌های چندملیتی در زمینه اقتصاد هنگامی مفید و مؤثر است که بتوانند در زمینه‌های حقوق بین‌الملل و کمک به گروه‌های خاص نیز فعالیت کنند. به طور خاص لازم است نهادهای حکومت داری و مدیریت اقتصاد جهانی، مانند صندوق بین‌المللی پل، بانک جهانی، سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی و گروه ۷، مستقل از منافع شرکت‌های چندملیتی عمل کنند و به موضوع‌هایی مانند حقوق بشر، عدالت اقتصادی و حفاظت از محیط زیست توجه بیشتری نشان دهند (هیوود، ۱۳۸۹: ۲۱۱). راه حل آن هم نه خصوصی‌پنداشتن و خصوصی کردن هویت‌های فرهنگی و نه - آن چنان که چندفرهنگی‌گرایان رادیکال معتقدند - اجازه رشد و نمو دادن به تفاوت‌های فرهنگی و حضور داشتن در قلمرو عمومی است. بلکه راه حل تأمین و تضمین همزیستی پایدار و آرام گروه‌های خاص و هویت‌های ملی از طریق تضمین این امر است که هویت‌های ملی مشترکاً به شکلی تعریف شوند - که در صورت امکان - نسبت به گروه‌های خاص غیرمتعصب و مستقل از آنها باشند (آرچارد، ۱۳۸۸: ۲۶۷).

در کنار این موارد، رشد منطقه‌گرایی و حمایت از حقوق بین‌الملل به نفع گروه‌ها و ملت‌ها در سراسر جهان می‌تواند توسط حامیان حقوق خاص دنبال شود. از این منظر، استقلال گروه‌های مزبور در عین پیوند با حقوق بین‌الملل می‌تواند زمینه‌ای برای همگرایی بیافریند. به عنوان مثال، سیستم آفریقایی حقوق بشر نیز از یک ساختار دوگانه متشکل از کمیسیون و دادگاه تشکیل شده است. کمیسیون آفریقایی حقوق بشر و مردم، در سال ۱۹۸۷ براساس ماده ۳۰ منشور آفریقایی حقوق بشر، فعالیت خود را آغاز کرد. دیوان آفریقایی حقوق بشر، متعاقباً به موجب پروتکل منشور آفریقایی که در سال ۲۰۰۴ لازم‌الاجرا شد، تشکیل یافت. شکایات نقض حقوق مندرج در منشور، در صورت رعایت شروطی، نظیر طی شدن مراحل رسیدگی داخلی و عدم حصول نتیجه، با موافقت اکثر اعضای کمیسیون، در این نهاد بررسی می‌شود. هر فرد و نهادی از جمله سازمان‌های غیردولتی می‌تواند در صورت نقض منشور نسبت به خود یا به جای قربانیان در کمیسیون آفریقایی حقوق بشر و مردم طرح دعوا کنند (عسکری و سعیدی، ۱۳۹۵: ۴۷). ضمن این که اتحادیه اروپا به عنوان نهادی که فعالیت‌های مرتبط با فرهنگ و جمعیت خاصی را پوشش می‌دهد، می‌تواند بهترین الگو معرفی شود.

در نهایت این که جهانی شدن فرصت مغتنمی برای گروه‌های خاص است تا از قبَل آن بتوانند به طرح مطالبات خود در نظم نوین جهانی اقدام کنند. به عبارتی ساده‌تر، شرایط بین‌المللی شدن حقوق و شرایط فراهم شده توسط جهانی شدن باعث مطرح شدن حقوق خاص شده است. به عنوان مثال، گروه‌های قومی یکی از گروه‌های خاص هستند که توسط حقوق بین‌الملل به دفاع از مطالبات خاص خود می‌پردازند. از این منظر که چشم‌اندازهای قومی به گونه‌ای فزاینده به وسیله

قوانین بین المللی حقوق بشر قاعده مند شده اند و سازمان هایی که به نیابت از گروه های قومی عمل می کنند برای دور زدن دولت-ملت ها حقوق اقلیت ها را در مجامع بین المللی دنبال می نمایند. چشم اندازهای قومی، فراملی هستند و مقررات در این زمینه در سطح بین المللی گسترده ای پذیرفته گردیده و به اجرا گذاشته می شوند (نش، ۱۳۸۹: ۱۲۰). بنابراین جهانی شدن علی رغم این که، فضایی سهمگین برای حقوق خاص پدید آورده است، اما در عین حال فرصت مغتنمی برای طرح مطالبات و دیدگاه های آنان در فضای ارتباطاتی کنونی تلقی می شود. بهره گیری از شبکه های اجتماعی توسط گروه هایی نظیر خلع سلاح هسته ای، حامیان صلح، فعالان حقوق بشری و ... نمونه ای از این فرصت ها محسوب می شود.

نتیجه گیری

حقوق بین الملل عمومی به دنبال گسترش حقوق برابر میان انسان ها در سراسر جهان است. این رویه که در نهایت به دنبال برقراری صلح و امنیت بین المللی است به خوبی در منشور سازمان ملل و اعلامیه ها و گزارش های نهادهای بین المللی روشن است. بدین ترتیب، حقوق بین الملل به عنوان یک رویه قابل دفاع از ابزارهای متعددی برای اجرای اهداف خود سود می جوید. توصیه دولت ها به رعایت موازین حقوق بشری، پرهیز از دخالت در امور داخلی یکدیگر، گسترش فرهنگ دیپلماسی و مذاکره به جای جنگ و خشونت از جمله مهم ترین راهکارهایی است که راه های دستیابی به اهداف حقوق بین الملل در سطح جهان شمرده می شوند. با این حال، رویه های حقوق بین الملل آن چنان که تصور می شد، نتوانست باعث گسترش صلح و امنیت بین المللی شود. به این دلیل که علاوه بر غلبه رویکرد غربی و لیبرالی بر موازین حقوق بین الملل، ضمانت اجرای آن نیز با تردیدهایی روبرو است.

در این زمینه و با توجه به فرا رسیدن عصر جهانی شدن می توان گفت حقوق بین الملل و حقوق خاص (حقوق گروه ها و جنبش هایی که اهداف خاصی را دنبال می کنند) دارای تعامل و تقابل هایی هستند. این دو گونه حقوق از یک جهت دارای تعامل هستند و نمی توانند در تقابل با یکدیگر شمرده شوند. بدین معنا که آنچه گروه های خاص مطرح می کنند، نظیر همان چیزی است که حقوق بین الملل دنبال می کند، با این تفاوت که گروه های خاص خواستار توجه بیشتر و چرخش حقوق به سمت مطالبات خاص خود هستند. به عنوان مثال، زنان به عنوان گروه خاصی که پیگیر مطالبات خاص خود هستند، برابری حقوقی و احترام به جنسیت ها، زبان، مذهب و نژادها را می پذیرند، اما استدلال می کنند که این برابری می بایست شرایط متعادلی میان مردان و زنان در عرصه حقوق بین الملل فراهم آورد. از طرفی دیگر، رویکرد تقابل جویانه ای دیده می شود که حقوق بین الملل را هژمونی حقوق غربی بر سایر گونه های خاص و هویت های متکثر جهانی می بیند و از این رو جهانی شدن را نیز پروژه ای غربی سازی تلقی می کند. به نظر می رسد راه بینابینی نیز وجود

دارد که خواستار به رسمیت شناخته شدن حقوق خاص در کنار و در تعامل با حقوق بین الملل عمومی است. راهکاری که در عین توجه به آسیب های حقوق بین الملل عمومی برای گروه های خاص، زمینه ای برای طرح مطالبات آنان در چارچوب فرایند جهانی شدن پدید می آورد.



منابع

- استیس، والترترنس (۱۳۸۱)، دین و نگرش نوین، ترجمه احمدرضا جلیلی، چاپ دوم، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات حکمت.
- انگل، کارل (۱۳۹۴)، حقوق بشر بین المللی و فمینیسم؛ تلاقی گفتمان ها، ترجمه محمدمهدی ذوالقدری و مریم شعرباف چی، در زبان پدری؛ مجموعه مقالاتی درباره حقوق بشر؛ گزینش و ویرایش محمدمهدی ذوالقدری، چاپ دوم، تهران: نشر ترجمان.
- آرچارد، دیوید (۱۳۸۸)، ملی‌گرایی و نظریه سیاسی، در نظریه سیاسی در گذار (بررسی انتقادی)، ترجمه حسن آب نیکی، چاپ اول، تهران: نشر کویر.
- تیلور، چالرز (۱۳۹۲)، چندفرهنگ‌گرایی؛ بررسی سیاست شناسایی، نوشته چالرز تیلور و دیگران، ترجمه طاهر خدیو و سعید ریزوندی، چاپ اول، تهران: نشر رخ داد نو.
- عسکری و سعیدی، پوریا و نیلوفر (۱۳۹۵)، سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی و نظارت بر اجرای حقوق بشر با تأکید بر عفو بین‌الملل، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، سال هجدهم، شماره ۵۳، زمستان ۹۵، صص ۵۹-۳۰.
- فروغی نیا، حسین (۱۳۹۱)، بین‌المللی شدن حقوق بشر و دگردیسی در مفهوم حاکمیت دولت ها در عصر جهانی شدن، فصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی، سال اول، شماره اول، پاییز ۹۱، صص ۱۴۷-۱۷۲.
- فوکو، میشل (۱۳۹۱)، ایران: روح یک جهان بی روح، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان دیده، چاپ هشتم، تهران، نشر نی.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۱)، اصول روابط بین الملل، چاپ چهارم، تهران: نشر میزان.
- کدخدایی و ساعد، عباسعلی و نادر (۱۳۹۰)، نظام بین‌المللی حقوق بشر و جنگ نرم، راهبرد فرهنگ، شماره شانزدهم، صص ۷۷-۵۵.
- گل محمدی، احمد (۱۳۸۶)، جهانی شدن فرهنگ، هویت، چاپ سوم، تهران: نشر نی.
- مافی، همایون (۱۳۹۵)، تأملاتی در باب ضمانت اجرا از منظر حقوق بین‌الملل عمومی، پژوهش نامه حقوق تطبیقی، سال اول، شماره ۲، پاییز و زمستان ۹۴، صص ۱۱۵-۱۵۹.
- مجردی، سعید (۱۳۹۱)، اینترنت و امنیت اجتماعی، چاپ اول، تهران، نشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مک اینتایر، السدر (۱۳۹۴)، اجتماع، حقوق، اصطلاح ورتوریک حق ها، ترجمه علی عابدی رنانی، در در زبان پدری؛ مجموعه مقالاتی درباره حقوق بشر؛ گزینش و ویرایش محمدمهدی ذوالقدری، چاپ دوم، تهران: نشر ترجمان.

- منسبریچ و اوکین (۱۳۹۴)، دو جستار درباره فلسفه سیاسی فمینیسم، ترجمه نیلوفر مهدیان، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
- منشور ملل متحد (۱۳۹۴)، چاپ هفتم، تهران: نشر مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد.
- نش، کیت (۱۳۸۹)، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر؛ جهانی‌شدن، سیاست، قدرت، ترجمه محمدتقی دلفروز با مقدمه حسین بشیریه، چاپ هشتم، تهران: نشر کویر.
- هابرماس، یورگن (۱۳۹۲)، مبارزه برای شناسایی در دولت دموکراتیک قانونی، در چندقهرنگ گرایبی؛ بررسی سیاست شناسایی، نوشته چالرز تیلور و دیگران، ترجمه طاهر خدیو و سعید ریزوندی، چاپ اول، تهران: نشر رخ داد نو.
- هیوود، اندرو (۱۳۸۹)، سیاست، ترجمه عبدالرحمن عالم، چاپ اول، تهران: نشر نی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی